بررسي درون‌گرايانه

عشق در نگارگري ايراني

عشق نگين نگارگري ايراني(مينياتور) و يا به معناي كاربردي‌تر، عشق قلب نگارگري ايراني است. تمثيل نگين جنبه زيباشناختي و تمثيل قلب - جنبه كاربردي عشق را برملا مي‌نمايد اين قلب حساس با تپش‌هاي بي‌انتهاي خود شور و وجد و شادابي و رمز و راز و زيبايي و معاني بلند و متعالي را به مضامين و تصاوير مي‌بخشد. رنگ و خط و سطح و تركيب‌بندي و زمين وآسمان و انسان و فرشته و ديو و پري و طبيعت و دشت و دمن مينياتور. حتي متافيزيك نگارگري ايران را سيلاني بي‌امان و صعودي انتهاناپذير مي‌بخشد تا هميشه و تا ابديت اين هنر را در طراوتي پايان‌ناپذير و وجد و شادابي غوطه‌ور نمايد. لازم به ذكر است كه: هنر اسلامي ايراني در قلمرو بصري با سه بيان در عرصه فرهنگ و تاريخ هنر ظاهر شده است:

۱- با بيان تجريد و آبستره، كه در اسليمي‌ها و خطايي‌ها و بته سركج‌ها، ترنجها، و لچكها و گره‌ها و انواع خطاطي‌ها ظهور مي‌يابد.

۲- با بيان فيگوراتيو در نگارگري ايراني - گل و مرغ و نقاشي قهوه‌خانه‌اي و قاجار نمايان مي‌شود.

۳- با بيان كاربردي با تركيبي از دو عنصر بالا، كه در صنايع دستي جلوه‌گر مي‌شود.

اما نگارگري ايراني، يك زيبايي جهانگير و جهانگشاست كه با زيبايي شكلي و مضامين متعالي خود مشحون از رازهايي است كه كشف آن رازها دغدغه هر محقق و هنرمنديست كه در وراي ظاهر در جستجوي دنياهاي سيال و متصاعدي هستند. آنهايي كه حاضرند كوهستان‌هاي صعب انديشه و راههاي پرپيچ و خم خيال را در نوردند و تاريكي‌ها و روشنايي‌ها را پشت سر نهند تا اكسير جاودانگي اين هنر را بيابند.

صعب بودن دستيابي به مضامين باطني،بدان جهت است كه جاذبه و زيبايي شكلي اين نگاره‌ها آنقدر والا و شگفت‌انگيز و مضامينش آنچنان شيرين و پرهيجان است كه بيننده را غرق در اصول و مباني شكلي مي‌نمايد تا آن حد كه بصورت اجتناب‌ناپذيري فرصت تعمق در مفاهيم درون بودي و باطني را از او سلب كرده و غرق در جلوه‌هاي رنگ و شكل و تزئين و خط و بافت و تركيب‌بندي مي‌گردد. از سوي ديگر بلندي مفاهيم بشدت مرموز و بسيار پيچيده‌است چرا كه تصوير جلوه فرود آمدن و نزول مفاهيم بلند و سپس ارتقاء آن بصورت تصوير است و پيدا كردن ارتباط مفاهيم با تصاوير، خود كاريست پيچيده و فني كه حداقل شناخت سه ساحت را مي‌طلبد:

۱- ساحت شكل

۲- ساحت محتوي

۳- ساحت شهود و رمز و عرفان.

نگاهي به تاريخ هنر نگارگري در ايران و مكاتب عمده سلجوقي - ايلخاني - تيموري و صفوي - در شيراز، تبريز، بخارا، قزوين گوياي ارتباط تنگاتنگ بين تحولات باطني در انديشه اسلامي و نگارگري ايراني اسلامي است كه موجب سير صعودي تعميق زيباشناختي در روندي تاريخي در اين زمينه هنري شده است. تا به آن حد كه مضامين بتدريج از سطح به عمق ارتقاء پيدا نموده و از ساحت طبيعت به فوق‌طبيعت معنا مي‌يابند. اما چرا طبيعي‌ترين سوال اين است كه چرا چنين اتفاقي مي‌افتد؟ در پاسخ بايد گفت بدليل قدم گذاشتن عرفان و عشق به عرصه نگارگري.

در ابتداي بررسي تاثير عشق بر نگاره‌ها و قصه خسرو و شيرين لازم است ذكر شود كه خاستگاه نگارگري ايراني مباني عرفاني و فلسفي خاصي است كه بدون آنها اصولا نگارگري ايراني نمي‌تواند موجوديت يابد. اين عناصر كه عميقا بر مضمون و شكل و كليه عناصر بصري تاثير مي‌گذارد عبارتند از:

مقوله مثال: اصولا موجوديت نگارگري ايراني وابسته اين عالم است و به قول ابن‌عربي اگر عالم عقول عالم تنزيه است عالم خيال عالم تشبيه است. در نگاره‌هاي مينياتوري، اين فرصت را به هنرمند مي‌دهد كه با تشبيهات شگفت؛ موجودات افسانه‌اي و زيبايي‌هاي خارق‌العاده و اشارت‌هاي بصري حقايق ماورايي را بيان كند.

مقوله تجلي: زيبايي‌شناسي نگارگري ايراني، برخاسته از مباني عرفاني و فلسفي تجلي است و ارتباط تنگاتنگ عشق و تجلي قبلا اشاره گرديد.

مقوله نور: مفهوم «الله نورالسماوات والارض» نه به تنهايي بلكه در كنار عالم مثال و مقوله تجلي، منشاء عرفاني و فلسفي رنگ در مينياتور است كه به تاثير اين مقولات بر مينياتور در فرصتي ديگر به آنها پرداخته خواهد شد.

اما عشق، مقوله انتخابي اين تحقيق، خاستگاهي است كه برخي از نگاره‌ها از جمله نگاره‌هاي عاشقانه علاوه بر منابع فوق از تشعشع خاص آن برخوردارند و تحت تاثير عشق، يكايك اجزاي نگارگري از قصه گرفته تا عوامل نگارگري طبيعت و انسان و حيوان و سازه‌ها و شكل‌ها و رنگها بصورت مضاعفي، از حالت طبيعي خارج شده و حالت استعلايي به خود گرفته و وارد وجد و شوري عاشقانه مي‌گردند. اصولا هنرمند تمام مهارت‌هاي خود را در فن‌نگارگري بكار مي‌گيرد تا بتواند اشياء و پديده‌ها را به اين منابع فلسفي و عرفاني نزديك نمايد. دفرماسيون‌ها، اگزجره كردن‌ها، (اغراق‌آميز) استليزه نمودن‌ها، تنوع زاويه ديد، حذف پرسپكتيو (بعدنمايي) تلاشي است كه عينيات را به ذهنيات و از آنجا به خاستگاه فلسفي و عرفاني نزديك كند.

آغشتگي شكل و محتوي در نگارگري

اما فرم و محتوي در نگارگري ايراني آنچنان به يكديگر آغشته‌اند كه جدا كردن آنها از يكديگر بررسي آن را بصورت غيرقابل اجتنابي غيرممكن مي‌نمايد. لهذا، در اين تحقيق تاثير عشق بر فرم و محتوي نگارگري بدون تفكيك اين دو قلمرو انجام مي‌گيرد و اين در حالي است كه مقوله فرم كليه اصول و مباني تجسمي را چون رنگ، انواع سايه‌روشن‌ها، تضادها و نورپردازي‌ها و خطوط و سطوح و حجم‌ها و تركيب‌بندي را در برمي‌گيرد.

يكي از نكات مهم در نگارگري قصه‌هاست كه نگارگران، اغلب در قصه‌ها صحنه‌هاي خاصي را انتخاب و نقاشي كرده‌اند كه انتخاب و تصويرگري اين صحنه‌ها ملهم از كل قصه است. مثلا در بيان دهها صحنه از خسرو و شيرين نظامي - بسياري از صحنه‌هاي مهم را نگارگران حذف كرده‌اند. مثل لحظه‌اي كه خسرو در پاي چشمه از اسب فرود مي‌آيد و دنبال شيرين مي‌گردد و يا صحنه‌اي كه شيرين گيسوان را بر رخ افكنده، صحنه كنار زدن گيسو، صحنه دوباره افكنده شدن گيسوي شيرين بر چهره و نظاير آن. اما اين بدان معنا نيست كه صحنه‌هاي مذكور الهام‌بخش هنرمند نبوده‌اند بلكه برعكس. تمامي صحنه‌هاي فوق بهانه و مقدماتي هستند كه هنرمند را به انتخاب و تصوير صحنه‌هاي تصوير شدني و ناب وادار نمايد.

طبيعت نگارگري، طبيعت «واقع‌گرايانه» نيست، بلكه طبيعتي «آيه‌گرايانه» است و سرشار از رمز و معني و نشان و مثالي از زيبايي آرماني بهشتي است. هنرمند تمام مهارت‌هاي خاص خود را به كار مي‌گيرد تا به يكايك عناصر طبيعت در پرتو زيبايي بهشتي مفاهيمي رمزآميز بخشد

نگاره‌هاي قصه خسرو و شرين در مكاتب شيراز و اصفهان و قزوين و هرات و تبريز به وجود آمده و داراي صحنه‌هاي متعددي است كه معروف‌ترين اين صحنه‌هاي شورانگيز به ترتيب ذكر مي‌شود:

۱- صحنه مقدماتي عشق (عشق يكطرفه)

و اين صحنه‌اي است كه شاپور نقاش وصف جمال شيرين را براي خسرو تعريف مي‌كند.

پريدختي، پري‌بگذار، ماهي

به زير مقنعه صاحب‌كلاهي

شب‌افروزي چو مهتاب جواني

سيه‌چشمي چو آب زندگاني

و صحنه‌اي كه شاپور نقاش، تصوير خسرو را به شيرين نشان مي‌دهد:

شگرفي، چابكي، چستي، دليري

به مهر آهو، به كينه تندشيري

گلي بي‌آفت باد خزاني

بهاري تازه بر شاخ جواني

و شور و وجد غلغله‌اي در ضمير اين دو جوان مي‌افكند.

۲- ديدار خسرو و شيرين در پاي چشمه (نخستين ديدار دو دلداده يا صحنه نظر)

۳- تصوير خسرو در پاي پنجره قصر شيرين

٤- تصوير خسرو و شيرين در جشن عروسي و در حال گفتگو

٥ - صحنه مرگ دو دلداده در بستر وصل

در اين تحقيق از ميان تصاوير فوق دو تصوير از مكتب تبريز براي بررسي تاثير عشق بر فرم و محتوي، انتخاب شده و رابطه آنها با شعر نظامي و صحنه‌هايي از شعر نظامي كه هرگز نگارش نشده است بيان مي‌شود.

مكتب تبريز يكي از پالوده‌ترين مكاتب نگارگري ايران است كه عناصر چيني مآبي در آن رقيق شده عناصر بيزانسي كاملا حذف گرديده است. تزئينات و طبيعت و سازه‌ها به نحوي متفاوت از مكتب هرات و مكاتب ديگر هويدا مي‌شود. به صورت بديعي به مباني اصيل ايراني نزديك مي‌شود و بدون اين‌كه آرمانگرايي و ذهنيت‌گرايي خاص نگارگري حذف شود يا از قلمرو موجوديت در عالم مثال فاصله بگيرد. واقعيتها را به نحو خاصي سامان مي‌دهد.

ديدار خسرو و شيرين در پاي چشمه

اين تصوير تركيبي است از سه عنصر ۱ طبيعت ۲ شيرين ۳ خسرو به علاوه عشق و زيبايي كه به طور تفكيك‌ناپذيري در يكديگر ادغام شده‌اند. اما نگين اين تصوير شيرين است. تصوير او جواهري است كه در قلب طبيعت مي‌درخشد و نگاه بيننده به او ميخكوب مي‌شود. با اين كه شيرين در قسمت چپ و پايين تصوير قرار دارد. اما كانون واقعي نگاره «شيرين» است و پس از شيرين است كه نكته‌ها و زواياي ديگر هويدا مي‌شود.

شيرين درون چشمه است و در پشت او درختي خيال‌انگيز با رنگ روشن و درخشان سبز آبي قرار دارد. در اين حالت هر آنچه گرد شيرين فراهم شده از چشمه و درخت و چمنزار و اسب شيرين شبديز، نگاه را به سوي خود متصاعد و معطوف مي‌كند و سپس طبيعت با كليت زيباي خود مقام دوم را به خود اختصاص مي‌دهد و بالاخره نگاه به كوههاي رنگين به گوشه بالايي و راست تصوير كشانده و تثبيت مي‌شود و خسرو در پس كوههاي وهم‌انگيز هويدا مي‌شود كه مشتاقانه به شيرين نظر مي‌كند.

نگرش جزءگرا

اينك با نگرشي جزءگرا به رمزهاي عناصر اصلي نگارگري در پرتو عشق اشاره مي‌شود:

رمز طبيعت‌نگاري (آيه‌نگاري :(عناصر طبيعت عبارتند از: كوه، چشمه، درخت، گل، حيوان و آسمان.

طبيعت در كل نگاره‌ها، مظهري از زيبايي آرماني بهشتي است كه قبلا به زبان وحي و به صورت كلمات و تشبيهات ادبي در قرآن كريم ذكر شده و ذهن هنرمند و فرهنگ عمومي جامعه را از زيبايي نمادين خود انباشته است. طبيعت نگارگري، طبيعت

«واقع‌گرايانه» نيست، بلكه طبيعتي «آيه‌گرايانه) است و سرشار از رمز و معني است و نشان و مثالي از زيبايي آرماني بهشتي است. هنرمند تمام مهارت‌هاي خاص خود را به كار مي‌گيرد تا به يكايك عناصر طبيعت در پرتو زيبايي بهشتي مفاهيمي رمزآميز بخشد تا اولا طبيعت را به معناي ذاتي خود نزديك نمايد و زبان رمزي آن را باز كند تا سخن بگويد. ثانيا تحت تاثير عشق از قلمروي طبيعي خارج شده و به قلمروي استعلايي كه سرشار از وجد و سكر و ميل وصال است تبديل شود.

در نگاره ديدار خسرو و شيرين در پاي چشمه عناصر طبيعت عبارتند از: كوه، چشمه، درخت و گل و آسمان.

از آنجايي كه نگاره نگارگري كلا در عالم مثال موجوديت مي‌يابد، طبيعت نماد و آيه و تشبيهي از كمال آرماني است كه در مورد هر يك از عناصر طبيعت مي‌توان شناخت. در حقيقت منظره‌پردازي در تصوير خسرو و شيرين در پاي چشمه، سرشار از تشبيهاتي است كه حاكي از زيبايي بي‌مرگ و بي‌زوال و تبديل «واقع‌ها» به «آيه‌ها» و نشانه‌ها و رمزهاي در پس پرده است.

اما نقش درخت كه در پاي آن چشمه‌اي نيلگون جاري است كه شيرين در ظل آن درخت و در چشمه به شستشوي خويش مشغول است، نقش خاصي است كه علاوه بر مكتب تبريز در همه مكاتبي كه اين صحنه در آن اجرا شده مشاهده مي‌شود. در شعر نظامي، اشاره‌اي به درخت و كوه نمي‌شود و فقط واژه «گلشن» ذكر مي‌شود كه مظهر طبيعت است گلشني به رنگ فيروزه‌اي . تكيه نظامي از عناصر طبيعت فقط «چشمه» است اما در نگاره‌ها، كوه و درخت نقش حساسي را در ايجاد فضايي اثيري، به عهده مي‌گيرند.

نظامي درباره خسرو و گشت و گذار او، طبيعت را تفسير مي‌كند:

تن تنها ز نزديك غلامان

سوي آن چشمه‌سار آمد خرامان

صدا مي‌زد در آن فيروزه‌گلشن

ميان گلشن آبي ديد روشن

چو طاووسي عقابي باز بسته

تذروي بر لب كوثر نشسته

درخت جزيي از «گلشن» است و مي‌تواند درختي خيالي باشد مثل هر درخت ديگري. اما اين درخت رمز شجره‌اي بهشتي است كه آرميدن شيرين در پاي آن اشارتي است به خروج از عالم زميني و وصول به حقيقت و قرار گرفتن در موضع بهشتي. چشمه كه از اعماق زمين مي‌جوشد و هستي خود را از بطن زمين به دست مي‌آورد نماد بهشتي و رمز چشمه است كه شيرين را به سرچشمه حيات وصل مي‌كند. در عين حال مظهر شستشودهندگي براي روح شيرين از شوائب فرديت و طبقه و منزلت است كه قبل از ديدار و حل شدن در عشق چه در مقام و منزلت شاهزادگي و چه خواسته‌هاي فردي، دارا مي‌باشد و كوهها با چين و شكن و رنگ گرم آبي در كنار رنگ سرد بنفش و آبي در گرد شيرين همچون مامني او را استتار كرده‌اند و چون مانعي مظهر پيچ قصه و وجود موانعي در زندگي و روح دو دلداده، خسرو را از شيرين دور مي‌كنند و هنرمند نيز با انتخاب تضادهاي رنگي فضايي استعلايي ايجاد مي‌كند تا قلب دو دلداده را در آتشي نه فروزان اما اهورايي، شعله‌ور نمايد. آتشي نه به رنگ سرخ بلكه آتشي با هويت رنگ و بنفش سرد آبي، رنگ آسماني كه داراي مشخصه‌اي فرازميني و متافيزيك است. آسمان، فيزيكي نيست بلكه آسمان، اثيري است. رنگ و طبيعت نمادي از لهيب دروني و تلاطم روحي دو دلداده است كه رنگي عارفانه و حالتي پيچيده دارد.

اسب خسرو و شيرين، ماموران تقديرند تا با ايستادن ناگهاني خود در قلب طبيعتي زيبا، مسافران خود را به كانون عشق نزديك كنند.

قضا را اسبشان در راه شد سست

در آن منزل كه آن مه موي مي‌شست

اما در عين حال در عرفان غزالي اسب مركب است و به قول احمد غزالي نقش روح را دارد كه حامل عشق است. چنان‌چه مي‌گويد: روح چون از عدم به وجود آمد، به سر حد وجود رسيد، منتظر مركب عشق بود.

با عشق ، روان شد از عدم مركب ما

روشن ز شراب وصل دايم شب ما

اسب منتظر است، اما ماموريت خود را ، اين بار به نحو ديگر، نه با ايستادن بلكه به تاخت رفتن و بردن شيرين به سر منزل مقصود ايفا كرد. يك بار اسب، با ايستادن در كنار چشمه، شيرين و خسرو را به يكديگر نزديك كرد و اكنون آماده است كه او را براي وصال نهايي از چشمه، دور نمايد و به مقصد مدائن راهي كند.

در نگاره خسرو و شيرين درخشان‌ترين بخش وجود و تصوير شيرين است. روشن‌ترين رنگ تصوير نيز به شيرين تعلق دارد. تابش تند و شديد نور، فقدان هر گونه سايه روشن و در نهايت رمز و نماد تابش نوري سماوي بر وجود شيرين است تا او را به اشراق مقدماتي مدارج بالاي روحي متصل كند. شيرين پرندي نيلگون را بر پيكر خود پيچيده و به شانه كردن گيسو مشغول است.

سپس در مراحل بعدي حالت اعجاب و حيراني كه در آن بارقه‌اي از آگاهي هست، از بين رفته و از ذوب و خودباختگي سخن مي‌گويد. اما نگاره خسرو و شيرين، خسرو را در بالا و شيرين را در پايين صفحه نشان مي‌دهد. اگر با رهيافت فمينيستي اين نگاره تحليل شود مي‌توان چيدمان آن را ناشي از نگاه مردسالارانه در جامعه و ذهن نقاش به جايگاه زن تلقي نمود كه مي‌تواند به سير مطالعات ديگري منتج شود كه در جاي خود، اصيل است. اما به لحاظ هستي‌شناسي زن از آنجا كه زن در سرنوشت فرهنگ بشري ريشه و «ام» است پيوند او به چشمه، حاكي از وصل او به سرچشمه و نقش محوري جايگاه زن در تمامي مناظر و مراياي زندگي در عرصه عمل و نظر است.

تصوير، شخصيت زن را در التقاطي از زمين و آسمان بيان مي‌كند. ابن عربي متفكر بزرگ قرن ششم در زمان خود در سه قرن قبل از تحقق تصوير خسرو و شيرين، از اين پيشتر مي‌رود در تفسيري از گفته معروف پيامبر(ص) كه مي‌فرمايند: «از ميان شما امت، به زن عطر و نماز علاقه‌مندم و نماز نور چشم من است.» ابن عربي نزديكي اين سه را به خداوند سبب ارج و اهميت آنها در دل و ديده پيامبر تلقي مي‌كند. از اين‌رو جايگاه شيرين در عرصه زمين نه به معناي كم مقداري بلكه در مفهوم پيچيده و نقش پارادوكسيكال زن است. الگويي كه نظامي در شخصيت‌پردازي شيرين از آن الهام گرفته، الگوي زنان بهشتي است. او در زمين است و صعودش در آسمان و با خود همه را به آسمان مي‌برد. مرد را و زن را و جامعه را.

نقش زن در فرم و محتوي نگاره‌ها، نقشي درجه اول و الهام‌بخش است. خواه خود زنان به صورت فعال وارد عرصه عشق‌ورزي شوند مثل شيرين يا زناني كه نقش انتقالي دارند. ايفاي نقش زن در مضامين فرمهاي عاشقانه عمدتا به نحوي سامان مي‌يابد كه زن را به حقيقت ذاتي خود كه تقرب وجودي به ساحت خداوندگاري است، نزديك نمايد

شيرين لباس و تاج و قباي شاهزادگي را بر شاخ درخت آويخته و به طور نمادين خود را از منزلتهاي بالاي اجتماعي خلع نموده نه تنها جسم خود را در چشمه مي‌شويد بلكه گردوغبار روح را و شائبه‌ها را از خود دور مي‌كند تا به رقت و شفافيت خاص زن كه حجاب طبقه و منزلت و موقعيت آن را پوشانده بود، نزديك شود. عرياني جسم، نماد رها شدن هستي شيرين از قيدهاي موجود مي‌باشد. چهره و پيكر شيرين، در نهايت «ساده‌سازي» براي خروج از قلمرو طبيعت و ورود به قلمرو، ذهن، انديشه و ماوراء است.

در شعر نظامي چهره شيرين در دو حالت و در چهار مصرع پشت سر هم بيان مي‌شود.

حالت اول چهره و چشمان شيرين در پس نقاب گيسو پنهان شده است:

سمنبر، غافل از نظاره شاه

كه سنبل بسته بد بر نرگسش راه

حالت دوم رخ و ديده از پس ابر مشگين گيسو سر بر آورده و مي‌درخشد:

چو ماه آمد برون از ابر مشكين

به شاهنشه درآمد چشم شيرين

حالت اول، كه رخ شيرين و ديدگان نرگس او، در پس گيسو پنهان است، اشاره است به مقوله وحدت و كثرت و سناريوي رخ و زلف در عرفان فارسي كه نقاشان، آن را تصويرگري ننموده‌اند اما نگارگر و نقاش هنرمند، دو مصرع دوم را كه حاكي از پرده‌برداري از چهره و رخ شيرين است انتخاب نموده، در حالي كه بدون هيچ شبهه‌اي، دو مصرع اول زمينه‌ساز تصويرگري بعدي بوده است. لهذا شيرين پس از كنار زدن گيسو و پيدا شدن رخ كامل و گره شدن نگاهش در نگاه خسرو و در قلب چشمه، نقاشي شده و بدين ترتيب و در اين لحظه خاص «نظر» است كه فرديت خود را كاملا از دست داده هويت او در عشق محو مي‌شود. زيرا گره شدن دو نگاه و «نظر» به يكديگر، لحظه خاصي است كه حكايت ذوب بي‌امان و بي‌قرار دو دلداده در وحدتي غيرقابل وصف را بيان مي‌كند. اين در حالي است كه خسرو، سوار بر اسب، از فراز كوه نگاهش به شيرين مي‌افتد و محل فراز كوه حاكي از والا مقامي خودبينانه خسرو است. در ذهن خودش، (نه در ذهن نگارگر) او شاهزاده‌اي مغرور و خودبين و هوسران است كه با «نظر» حيران خود در مقابل شيرين قرار گرفته و نگاه او به شيرين نگاه بهره‌كشانه از كثرتهاي زيبايي است، چنانچه نظامي از زبان خسرو مي‌سراید.

گر اين بت جان من بودي، چه بودي؟

ور اين است آن من بودي چه بودي؟

ولي در مورد زيبايي شيرين: تنش چون كوه برفين آب مي‌داد، شه از ديدار آن برفاب مي‌داد

شه از ديدار آن بلور دلكش

شده خورشيد يعني دل پرآتش

اما هنگامي كه شيرين نقاب گيسو را از چهره برمي‌افكند و چشم خسرو به والاترين بخش «رخ» يعني چشم و به چشمان شيرين دوخته مي‌شود و رمز وحدت در پرتو عشق براي خسرو نيز نمايان مي‌شود و در اينجا خسرو شانس فرود از اسب غرور را مي‌يابد و همچون شيرين كه قبلا شبديز، اسب بي‌همتاي خود را رها كرده بود آماده فرود مي‌شود.

در شعر نظامي چنانچه قبلا ذكر شد، تصاويري ارائه مي‌شود كه هرگز در نگارگري ها ظاهر نشده اما الهام‌بخش نگارگر هنرمند قرار گرفته است.

شيرين پس از ديدار با خسرو، از شدت شرم، گيسو بر چهره مي‌افكند و دگر بار رخ در پس زلف پنهان مي‌كند:

جز آن چاره نديد آن چشمه قند

كه گيسو را چو شب بر مه پراكند

و اين مفهوم وحدت است كه در پس كثرت پنهان مي‌شود اما ديگر خسرو آن جوان لحظه پيش نيست. او تولدي ديگر يافته است او كه محو و ذوب شده در وحدت ماحصل از عشق است، طاقت ديدن از دست داده حتي خلق و خوي شهوت‌راني را كناري نهاده و با قداستي كه اينك براي شيرين قائل است روي بر مي‌تابد و به صحنه‌اي ديگر مي‌نگرد:

دل خسرو در آن تابنده مهتاب

چنان چون زر درآميزد به سيماب

ولي چون ديد، كز شير شكاري

به هم در شد گوزن مرغزاري

زبونگريي نكرد آن شير نخجير

كه نبود شير صيد افكن زبونگير

جوانمردي خوش آمد را ادب كرد

نظر گاهش، دگر جايي طلب كرد

نگارگر با چنين تصاوير اعجاب‌انگيزي از شعر نظامي روبه‌روست كه مي‌تواند با الهام از آن ديدار خسرو و شيرين در پاي چشمه را نقاشي كند و شيرين را در مقام قهرمان اول قصه، نگارگري نمايد چرا كه اوست كه عشق آفرين و اخلاق پرور است. او كه مي‌تواند خسرو شهوتران قلدر را به يك مرد شرمگين و اخلاقي تبديل كند لهذا تركيب‌بندي نگاره، به نحوي است كه شيرين و درخت و چشمه و شبديز كانون تمركز بصري ومقام درجه اول نگاره را ايفا مي‌كند پس از توجه به اين كانون است كه عناصر ديگر تصوير چون كوه‌ها و خسرو مورد توجه قرار مي‌گيرد و نگاه را به دنبال خود مي‌كشد. تركيب‌بندي متمركز بر شيرين است و هر نوع تعادلي در تصوير (اگر قرار است تعادل برقرار باشد) با تشعشع عناصر بصري و عوامل صحنه، از وجود شيرين نشات مي‌گيرد.

رنگ نگاره‌ها در اغلب مكاتب، رنگ با سايه روشن بهاري اما متمايل به سرد با سبزها و آبي‌ها و سبز آبي‌هاست حتي درختي كه شيرين در زير آن آرميده و قباي خود را بر آن فكنده با رنگي سبز آبي كمرنگ حاكي از جاودانگي عشقي بهاري و والاست كه در تصوير، رنگ عارفانه به خود گرفته تا شيرين و خسرو را هر يك در مرتبه‌اي به صورت مظهر معشوقيت ازلي براي آن ديگري درآورد هرچند نخستين فرد پيشگام مظهريت معشوق ازلي شيرين است.

در مرحله‌اي كه شيرين و خسرو پس از نخستين ديدار عاشقانه و ذوب شدن در عشقي جاودانه قرار مي‌گيرند، اسب نقش خود را به طور رمزآميز ايفا مي‌نمايد. اسب، منتظر است تا سوار خود را راهي ديار دوست نمايد. اسب مظهر روح است كه عشق محمل آن است آنگاه آن دو سوار بر اسب شده و راه خود را پي‌مي‌گيرند. اين اسب در حقيقت سمند تيرتك روح است كه محمل عشق را با خود حمل مي‌كند تا به سر منزل مقصود در بستر مرگ كشاند.

صحنه مرگ در بستر عشق

در اين افسانه شرط است اشك راندن

گلابي تلخ بر شيرين فشاندن

صحنه آخر، مرگ، مرگ دو دلداده، در بستر وصل است در اين صحنه است كه به تعبير دو رهيافت از عشق كه قبلا ذكر شد يا يك اشتباه بزرگ در تشخيص معشوق، تصحيح مي‌شود و معشوق حقيقي پا به صحنه مي‌گذارد يا به تعبيري ديگر آخرين منزل عشق نيز طي مي‌گردد و عروج خسرو و شيرين به منزل نهايي تحقق مي‌يابد. تاثير عشق نيز بر سازه‌ها و تزئينات نگاره صحنه مرگ دو دلداده، بسيار شگفت است و كليه عناصر تصوير را از سطح و رنگ و تركيب‌بندي بسيار پيچيده نموده است.

شيرين كه قبلا خود را آراسته، زيباترين جامه سرخ را به‌بر نموده و حرير زردرنگي بر سر افكنده است. آماده مي‌شود كه در مراسم تدفين خسرو شركت كند.

چهره او آنقدر زيبا و برافروخته و شادمان و بي‌قرار است كه همه فكر مي‌كنند در قلب شيرين جز شادي و آمادگي براي ازدواج با شيرويه، هيچ چيز ديگري يافت نمي‌شود. همه مي‌دانند كه او آماده وصلي دگراست اما كدام وصل.

گشاده سر كنيزان و غلامان

چو سروي در ميان، شيرين خرامان

نهاده گوهرآگين حلقه بر گوش

فكنده، حلقه‌هاي زلف بر دوش

كشيده سرمه‌ها در نرگس مست

عروسانه‌نگار افكنده بر دست

پرندي زرد چون ناهيد بر سر

حريري سرخ، چون خورشيد، دربر

گشاده پاي در ميدان عهدش

گرفته رقص در پايان مهوش

گمان افتاد هر كس را كه شيرين

ز بهر مرگ خسرو، نيست عمگين

شيرين لحظاتي درنگ مي‌كند. ديگران را از تابوت خسرو دور كرده و حرير از پيكر خسرو مي‌ستاند. جاي زخم او را مي‌بوسد و دشنه را بر پهلوي خود فرو مي‌آورد و خود را بر پيكر بي‌جان خسرو مي‌افكند. رخ بر رخ او مي‌نهد و دوش بر دوش او جان به جان آفرين تسليم مي‌كند و در حالي كه نماد معشوق را در آغوش كشيده به وصال معشوق ازلي نايل مي‌شود.

جگر گاه ملك را مهر برداشت

ببوسيد آن دهن كو بر جگر داشت

به آن آيين كه ديد آن زخم را ريش

همانجا دشنه‌اي زد بر تن خويش

برآورد آنگهش شه را در آغوش

لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش

اين بار نيز، مركز ثقل معاني و تصاوير و عناصر بصري، شيرين است.

همان طور كه ذكر شد در اين تصوير شيرين با لباس سرخ در كانون تصويري قرار مي‌گيرد كه دور تا دور از رنگ تصوير را مويه‌گران و سينه‌چاكان، گيسو افشان و نالان، فرا گرفته‌اند. كادر مستطيل داخل تصوير، به شكل اعجاب انگيزي تركيب‌بندي را بسوي بالا متصاعد مي‌كند. تا شيرين و خسرو را از كادر خارج نمايد.

اگرچه از لحاظ رنگ‌آميزي رنگهاي نيمه‌چرك در كنار رنگهاي شفاف قرار گرفته و رنگ سرد و گرم به نحوي با يكديگر هماهنگي خاصي را بوجود آورده‌اند. اما شيرين سرخ‌پوش در هاله‌اي از رنگ كبود سازه و تزيينات داخلي محاصره شده است. اين تضاد سرخ‌جامگي شيرين و با كبودي فضاي اطراف، از پارادوكسهاي معني‌دار صحنه است. شيرين در بستر مرگ در احتراق عشق و وصل گلگون گشته و خونين كفن به بر كرده، اما صحنه مويه‌گران به سماع سوگواري تبديل گشته است.

شيرين نخستين مظهر معشوقيت فرصت بزرگي را براي خسرو بوجود آورد، فرصت عاشق شدن تا خسرو عاشق نخست باشد. لهذا، ابتدا خسرو كه پيشگام عشق شيرين بوده به نهايت وصول رسيد و با كشته‌شدن به دست رقيب و فناشدن محض به وصال معشوق ازلي نايل گشت. او كه به شيرين به عنوان مظهر معشوقيت دلسپرده بود، اينك به خود معشوق بالذات واصل مي‌شود. و آن «رخ» كامل شيرين كه بصورت نمادي كه در پاي چشمه لحظه‌اي بر خسرو آشكار شد و سپس در كثرت كيسوان فرو رفت، اينك تا ابد، براي او آشكار خواهد ماند و اين فرصت وصل را مديون شيرين است اگر چه رقيب بهانه ظاهري مرگ او بود است، اما شيرين بهانه تقديري وصل نهايي او به معشوق ازلي و وصول به رخ كامل ابديست.

اما شيرين كه خود زيباترين نقش را در عروج خسرو ايفا كرده، اين بار نقشي را ايفا خواهد كرد كه زيباترين زيبايان و كامل ترين نقشهاست. او واقعا آماده وصل جاوداني است آن همه وقار و زيبايي و سرخي‌گونه، دروغين نيست، بلكه او سرخوش از ايفاي نقش خود است. او با عزم پروازي بلندپروازانه و متهورانه در حالي كه معشوق زميني را در كنار خود دارد به معشوق ازلي مي‌پيوندد. ضيافتي است كه اينك رقص و سماع عارفانه‌اي در پيش است، عشق تمام صحنه‌ها و تصاوير را وارد قلمرو رمز كرده و عناصر بصري و عوامل صحنه را به وجد و شور و هماهنگي و همگامي با عشاق، ارتقاء مي‌بخشد و اين در حالي است كه رنگ كبود سرمه‌اي آغشته به سرخ كه از درون سازه و تزئينات خوابگاه به آسمان متصل شده، گوياي حلول وحدتي بين دنياي زمين و دنياي آسمان، آن هم فقط و فقط در پرتو عشق است. رنگ سازه و رنگ آسمان در حقيقت نشان پيوند زمين و آسمان و حلول مفهوم رمزي آسمان به زمين و ورود كامل شيرين به قلمرو متافيزيك و وصول به معشوق ازلي را بيان مي‌كند و صحنه تركيبي است از شادي وصل و اندوه مرگ:

پس آورد آنگهي، شه را در آغوش

رخش بر رخ نهاد و دوش بر دوش

که جان با جان و جان با تن به پيوست

تن از دوري و جان از داوري رست

به بزم خسرو آن شمع جهانتاب

به نيروي بلندآواز برداشت

چنان کان خلق ز آوازش خبر داد

مبارك باد شيرين را شکر خواب

و در پايان نظامي چون روايتگري حاضر و ناظر مي‌سراید و سوگوارانه مي‌سراید که:

در اين افسانه شرط است اشك راندن

گلابي تلخ بر شيرين فشاندن

نتيجه

در نهايت مي‌توان گفت عموم نگاره‌هاي ايراني معروف به مينياتور به لحاظ فرم و هرگونه محتواي رزمي و بزمي و عاشقانه و ديني به نحوي خاستگاه مباني عرفاني و فلسفي و مشخصات متکي بر مفاهيمي هستند چون:

عالم مثال: که موجوديت مينياتورها به کلي متکي بر اين عالم است.

مفهوم تجلي: که زيباشناسي نگاره‌هاي ايراني را توجيه مي‌کند.

مفهوم نور ازلي: که مباحث رنگ‌شناسي مينياتور را موضوعيت مي‌بخشد. اين سه ساحت سبب شده‌اند که نگاره‌ها به ساحتي والا و فرازميني ارتقاء يابند. اما علاوه بر مفاهيم فوق، عشق به عنوان عاملي موثر بر فرم و محتوي نگاره‌ها، کليه مباحث مذکور را به دنياي استعلايي سرشار از پيچيدگي شوق شور و وجد، ارتقاء مي‌بخشد و مفاهيم باطني نگاره‌ها را رنگ و بويي استعلايي مي‌بخشد. در نگاره‌هاي خسرو و شيرين تاثير عشق بر نگاره‌ها وجد و شور استعلايي فوق ساير نگارگري‌ها ايجاد مي‌نمايد.

نقش زن در فرم و محتوي نگاره‌ها، نقشي درجه اول و الهام‌بخش است. خواه خود زنان به صورت فعال وارد عرصه عشق‌ورزي شوند مثل شيرين يا زناني که نقش منتقل دارند. ايفاي نقش زن در مضامين فرمهاي عاشقانه عمدتا به نحوي سامان مي‌يابد که زن را به حقيقت ذاتي خود که تقرب وجودي به ساحت خداوندگاري است، نزديك نمايد.

در قصه خسرو و شيرين چه در فرم و چه در محتوي نقش درجه اول به شيرين اهداء شده است تا بتواند با ايجاد عشق و ايفاي نقش معشوقي و در عين حال و مشارکت در عشق، مفاهيم و مضامين و عبرتها را استعلاء بخشد. شيرين نه تنها معشوق بلکه مظهر عشق است.

منابع:

۱- ديناني، غلامحسين، اسماء و صفات حق، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۵

۲- قرآن کریم.

۳- رهنورد. زهرا، حکمت هنر اسلامي، تهران سمت، ۱۳۷۸

٤- غزالي. احمد، مجموعه آثار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰

http://www.seemorgh.com/culture/default.aspx?conid=46742&tabid=2284